

## شکوفه های زندگی



تارا توسلیان



ماهان محسنی



آندیا رحمانی نژاد



رها جواهری



سهیل حاجی عرب



مهناز دعوتی



سپیناز رضایی



ستایش قهرمانلو



معراف بیدقی



محمد مهدی عباسی



سوکند سادات حسینی



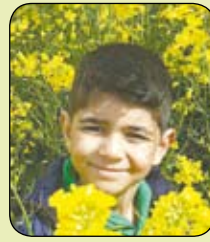
سلما شاهمرادی



علی بیگلر



عسل عرب عامری



احمد رضا عباسیان



عرشیا عباسیان



حسنا عباسی



رضازریعی



محسن ریعی



محمد امین پور جعفرنیا



آبیار شیخ کلخورانی



آیناز شیخ کلخورانی



مهرسا ترانه



نیکان طالبی



شایان مونسوی



سارینا سلیمی



بینا سادات حسینی



هستی ملک پور

آمد تا مدتی دور از همه استراحت کند و برای کنکور سال آینده درس بخواند. مادرم پرستار فوق العاده ای بود. به قول خود مریم زندگی در کنار مادرم از او یک زن زندگی ساخت. زنی که باید تمام عیار رشد می کرد و همه جوانب شخصیتش را پرورش می داد. برای اولین بار آشنایی می کرد، خانه تمیزی می کرد و مادرم اجازه نمی داد بیش از روزی چهار ساعت درس بخواند. همه این قوانین با خانه خودشان فرق داشت ولی مریم دختر خوشحال و طبیعی شده بود. ابراز محبت و مهربانی را از مادرم یاد گرفت. خاله مهین همیشه می گوید دخترم را ناگهان از من دزدیدند و یک آدم دیگر تحویلیم دادند.

سال بعد مریم در رشته پزشکی قبول شد در حالیکه سرزنده تر و خودمانی تر شده بود. رابطه اش با مادرم و خانواده ما آنقدر صمیمی شده بود که تعطیلات دانشگاه را کنار مادرم می گذراند و به همین واسطه ما هم به همدیگر علاقه مند شدیم و من دل به دریا زدم و از او خواستگاری کردم.

حالا هفده سال از ازدو اجماع می گذرد. من مهندس پرواز هستم و کارم را به خوبی انجام می دهم. مریم هم مادر یک بچه و پزشک اطفال است. زندگی روال خوبی دارد و من خوشحالم که زنی به خوبی مریم دارم....

حدود چهار سال است که زندگی ما به همین روال پیش می رود. مرتب با بچه ها در تماس هستم و هر سال تابستانها به تهران می آیند و پیش من هستند و از کلاسهای تابستانی بهره می گیرند ولی بقیه سال با مادرشان زندگی می کنند. اما از چند ماه پیش اصرار به طلاق رسمی داشت. باورم نمی شد که می خواهد ازدواج کند. بعد برادرش مفصل برایم توضیح داد که مهتاب می خواهد بچه ها بقیه در سشان را تهران بخوانند و برای کنکور آماده شوند و خودش هم می خواهد سر و سامان بگیرد. البته نه اینکه کسی را زیر سر داشته باشد ولی ترجیح می دهد باقیمانده جوانی اش را در تنهایی نگذارد. باورش سخت بود ولی پذیرفتم. حکم طلاق امروز صادر می شود و ما رسماً از هم جدا می شویم. بچه ها به تهران آمده اند. روحیه شان خوب است. مادرشان هم به خواسته اش رسیده، فقط نمی دانم چرا من اینقدر افسرده هستم. زنی را که سالهاست از دست داده ام حالا به طور رسمی از دست خواهیم داد و در عجبم که همین چند خط نوشته که ما را از هم جدا می کند چقدر سخت و دردناک است.

برایش آرزوی سعادت می کنم. او شاید همسر خوبی برای من نبود ولی مادر بی نظیری است و شاید بتواند مرد دیگری را خوشبخت کند. ■

خدا به زمان نیاز ندارد و هرگز دیر نمی کند

اسکول شیر